

نظریه بینامتنی در حوزه نقد ادبی عربی، ترجمه‌های ارائه شده از آن و معرفی بزرگان این حوزه

سجاد عربی^۱

حمیدرضا غلامی^۲

چکیده

مفهوم «بینامتنی» در سال ۱۹۸۲ میلادی توسط «سیرا قاسم» در مقاله‌ای تحت عنوان «المفارقة فی القصص العربی المعاصر» (متناقض‌نما در داستان‌های معاصر عربی) در گفتمان نقد معاصر عربی سربرآورد؛ این نظریه با واکنش‌های متفاوتی از سوی ناقدان عربی همراه بود و ترجمه‌های متفاوتی از آن ارائه دادند و هر کدام دیدگاه‌های متفاوتی را در قبال آن ایراد کردند و برخی نیز به نظریه‌پردازی در این خصوص پرداختند و دیدگاه‌هایی را مطرح کردند که تا آن زمان در این حوزه مطرح نشده بود.

در تحقیق حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، نظریه بینامتنی در حوزه نقد ادبی عربی، ترجمه‌های ارائه شده از آن، نحوه برخورد منتقدان عرب با آن و رویکردهای آنها در قبال این نظریه مورد بررسی قرار گرفته شده و مهمترین تلاش‌های نویسندگان این حوزه در جهان عرب مورد مذاقه و واکاوی قرار گرفته شده است. نتایج نشان داد که بیش از بیست ترجمه با رویکردهای مختلف از این نظریه توسط نظریه‌پردازان عرب ارائه شد. تلاش‌های آنها درباره‌ی بینامتنی دو روند را در پیش گرفته است: رجوع به حوزه‌ی نقد کهن عربی و تطبیق این نظریه با میراث نقدی عرب، و اکتفا به شکل جدید نظریه بینامتنی بدون رجوع به میراث کهن نقد ادبی. منتقدان عرب در این خصوص به دستاوردهای زیادی در هر دو جنبه-ی کاربردی و نظری دست یافته و در برخی اوقات به نظریه‌پردازی هم پرداخته‌اند.

کلید واژه‌ها: نظریه بینامتنیت، ترجمه‌های بینامتنی در نقد ادبی عربی، میراث نقد کهن عربی، ناقدان عرب.

۱- دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه خلیج فارس - بوشهر، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه زبان و ادبیات عربی.
Arabisajad@gmail.com

۲- استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه پیام نور بابل (نویسنده مسئول).
qolami2000@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱/۱۸ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۴/۳۰

۱. مقدمه

اروپا در قرن نوزدهم شاهد حرکت نقدی گسترده‌ای بود و فعالیت‌های نقادانی نیز به شدت تحت تاثیر علوم دیگری نظیر جامعه‌شناسی، روانشناسی، فلسفه و زیست‌شناسی قرار داشت. از این دوره ارتباط عرب‌ها با غرب بیشتر شد و آنها نیز در بوجود آمدن رویکردهای جدید نقد ادبی ایفاگر سهم بسزایی بودند. هر چند نمی‌توان سهم آنها را در این حرکت آشکارا بیان کرد اما عناوین و اصطلاحاتی در نقد کهن عربی وجود دارد که می‌تواند در جای خود بیانگر رویکردهای جدید نقد ادبی هر چند به صورت غیر مستقیم باشد. بنابراین به جرأت می‌توان گفت نه تنها عرب‌ها از این حرکت نقدی و پیدایش گرایش‌ها و رویکردهای جدید نقد ادبی سهم داشته بلکه در پیشرفت و توسعه‌ی آن تأثیر بسزایی نیز داشته و دارند. اما با این اوصاف، نقد جدید عربی و رویکردهای آن نیز تحت تأثیر نقد ادبی در غرب و نظریه‌پردازان این حوزه در غرب و روسیه بود و در اثر همین تاثیر و تاثر بود که گرایش‌های جدید نقد ادبی غرب، به عرصه نقد ادبی عرب نیز پا گذاشت.

رویکردهای نقد جدید برخلاف نقد قدیم که بیشتر به دنبال مشخص کردن معایب آثار ادبی بود، جنبه‌های مثبت اثر ادبی را مورد توجه قرار می‌دهند و به دنبال پی‌بردن به محاسن این آثار هستند. شیوه‌های نوین نقد در دو قرن اخیر که تحت تأثیر زبان‌شناسی ظهور کردند، غالباً متن محور هستند بدین شکل که ما در درک متون ادبی و خوانش آن، تمام توجه‌ی خود را تنها به متن معطوف می‌داریم بدون اینکه به حواشی جانبی آن توجهی داشته باشیم؛ این موضوع و بسیاری دیگر از موضوعات مرتبط در این زمینه باعث شد تا در نهایت نظریه‌ای در حوزه نقد ادبی موجودیت پیدا کند و نام «نظریه بینامتنی» (Intrtextuality) به خود بگیرد. نقد جدید به واسطه‌ی چنین نگرشی از نقد قدیم متمایز می‌شود و از آنجا که تأثیر و تأثر زبان گفتگو میان فرهنگ‌های زنده است و نقد ادبی از مواردی است که شاهد این تأثیر و تأثر بوده است، در نتیجه‌ی همین تأثیر و تاثرات، «بینامتنیت» از نقد ادبی غرب با همان شکل ساخته و پرداخته شده وارد حوزه‌ی نقد ادبی عربی نیز شد و واکنش‌های متفاوتی را بین منتقدان عرب و نظریه‌پردازان این حوزه در جهان عرب در پی داشت.

منتقدان عرب درباره‌ی ترجمه‌ی دقیق بینامتنی به اتفاق نظر نرسیده‌اند و این موضوع باعث شده است تا هر کدام از آنها که دارای گرایش‌ها و ایده‌های متفاوتی هستند، برای بینامتنی اصطلاح - اگر بتوان نام اصطلاح بر آن گذاشت - ویژه‌ی خود را به کار ببرند. شمار زیادی از منتقدان بنام عرب، درباره‌ی این

نظریه به تحقیق و ارائه‌ی دیدگاه پرداختند که پژوهش‌های آن‌ها از دو جنبه‌ی نظری و کاربردی قابل بررسی و تأمل است.

۱-۱. شرح موضوع

تلاش‌های منتقدان معاصر عرب درباره نظریه «بینامتنی» تاکنون دو روند را در پیش داشته است اول: اکتفا به این نظریه در همان شکل ساخته و پرداخته شده در دیدگاه غرب و استعمال آن بدون بازگشت به حوزه‌ی نقد کهن عربی و دوم: پیدا کردن ریشه‌های این نظریه در میراث نقد عربی و اشاره به وجود ویژگی‌های آن در این حوزه (ر.ک، العدوانی، ۲۰۰۹، ۱۶). ولی با این حال، بیشتر تلاش‌های آنها تا به آنجا ختم شده است که تلاش کرده‌اند تا حد امکان آن را با میراث نقد کهن عربی تطبیق داده و آن را با اصطلاحات نقدی و بلاغی موجود در میراث نقد ادبی عربی از قبیل تضمین، اقتباس، تلمیح، سرقت‌های ادبی، معارضه‌های شعری و... ربط دهند. در این میان عده‌ی زیادی بینامتنی را جدای از دیگر اصطلاحات، با سرقت‌های ادبی مناسب‌تر دانستند و در مقابل عده‌ای دیگر به ارائه‌ی تفاوت‌هایی قائل شدند که به عدم ارتباط این نظریه با سرقت‌های ادبی اشاره داشت. به هر حال این نظریه با وجود اختلاف نظرهای فراوان، به موضوعی جنجال برانگیز در نقد جدید عربی تبدیل شده است به گونه‌ای که بازار تحقیقات دامنه‌دار درباره‌ی آن هم چنان داغ به نظر می‌رسد. چون نظریه بینامتنی در حوزه نقد ادبی عربی ناشناخته مانده، بررسی این موضوع، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و بسیار مهم است؛ بنابراین ضرورت و اهمیت این تحقیق از حیث اهمیت نظریه بینامتنی و نقش آن در حوزه نقد ادبی عربی است که در کمتر پژوهشی به آن پرداخته شده است. هدف این تحقیق همچنین آشنایی با چند و چون ورود نظریه بینامتنی به حوزه نقد ادبی عربی، ترجمه‌های آن و آشنایی با نظریه‌پردازان این حوزه است که از سوی پژوهشگران نادیده گرفته شده است. این پژوهش در پی پاسخ به این سوالات است که:

بینامتنی از چه زمانی و از چه طریقی وارد حوزه نقد ادبی عربی شد؟

نحوه برخورد ناقدان عرب با نظریه بینامتنی چگونه بود و چه ترجمه‌ها و تعبیری برای آن به کار بردند؟

مهمترین دستاوردهای ناقدان عرب در حوزه نظری و کاربردی کدام موارد بوده است؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

نویسندگان در رابطه با بینامتنیت در نقد عربی و در حوزه نظریه پردازی آن به تحقیقی که به صورت جداگانه سیر ورود نظریه بینامتنی به حوزه نقد ادبی عربی، نحوه برخورد منتقدان عرب با آن و دستاوردهای آنها در این خصوص پرداخته باشد، دست نیافتند اما تحقیقاتی نزدیک به موضوع این مقاله صورت گرفته است که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود:

«التناص بین التراث والمعاصرة» نوشته «نوالهدی لوشن» در جلد ۱۵ مجله جامعة أم القرى لعلوم الشريعة واللغة العربية که در آن مفهوم بینامتنی را در میراث نقد کهن عربی و نقد معاصر عربی بررسی کرده و به برخی از دستاوردهای منتقدان عرب در این خصوص اشاره‌ای گذرا کرده است.

«اشکالیة مصطلح التناص فی النقد العربی المعاصر محمد مفتاح نموذجاً» (۲۰۱۲م) پایان‌نامه کارشناسی ارشد «جابلی سمیحه» به راهنمایی «یمینه بن سویک» در دانشگاه العربی بن مهیدی الجزایر است که نویسنده در آن، ابتدا با ارائه تعاریفی از بینامتنی، به بررسی آن در نقد قدیم عربی اشاره کرده و به بررسی دیدگاه‌های «محمد مفتاح» در این خصوص پرداخته است.

«لعمرای وفاء» (۲۰۱۶م) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد «تأصیل التناص فی الخطاب النقدي العربی عند عبدالقادر بقشی کتاب «التناص فی الخطاب النقدي والبلاغی أنموذجاً»، با اشاره به بینامتنی در گفتمان نقد جدید عربی و برخی ریشه‌های نزدیک به آن در نقد قدیم عربی، برخی از دیدگاه‌های محمد بنیس، عبدالله مرتاض، سعید یقطین درباره بینامتنی گذرا ارائه کرده است.

علاوه بر موارد مذکور که به صورت جزئی به بررسی این نظریه در حوزه نقد ادبی عربی پرداخته‌اند و تا اندازه‌ای به مقاله حاضر نزدیک است، نویسندگان به تحقیقی مفصل نظیر تحقیق حاضر در این خصوص دست نیافته‌اند و اگر موردی هم بوده، بیشتر جنبه کاربردی داشته است که بسیاری از آنها در ادامه همین مقاله ذکر شده است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

نظریه بینامتنی اولین بار توسط «ژولیا کریستوا»^۱ی بلغاری الاصل (۱۹۶۶ و ۱۹۶۷) در پژوهشی که در دو مجله ی «تل کل»^۲ و «کریتیک»^۱ در فرانسه منتشر شد، ظهور کرد و سپس در کتابهای «نشانه

1- Julia Kristeva

2- Tel Quel

شناسی^۲ و «متن رمان»^۳ و در مقدمه ای بر کتاب «شعرگرایی داستایوفسکی» نوشته‌ی میخائیل باختین، آن را دوباره منتشر کرد. با این حال، گفتمان نقد عربی این مفهوم را در اواخر دهه‌ی هفتاد یا اوایل دهه‌ی هشتاد شناخت و به آن پی برد. ثمره‌های اولیه‌ی بینامتنی در نقد جدید عربی تلاش‌های منتقدان کشور مغرب عربی (۱) است؛ آنان در رابطه با بینامتنی و رواج آن گوی سبقت را از دیگر رقیبان خود در مشرق زمین ربوده‌اند.

برخورد هر یک از منتقدان و نظریه‌پردازان بنام جهان عرب در ارتباط با نظریه بینامتنی متفاوت از یکدیگر بود و هر کدام تعابیر مختلفی را برای آن به کار بردند؛ در این بین می‌توان «محمد مفتاح» منتقد مشهور مراکشی و شماری دیگر از منتقدان جهان عرب را از بقیه مستثنا کرد؛ زیرا از آثار آنها چنین برمی‌آید که به نظریه‌پردازی در این زمینه پرداخته و اصطلاحات و ترکیب‌های گوناگونی را در این باره به کار برده‌اند که خود دلیل آشکاری بر میزان توجه آنها به رویکردهای جدید نقد ادبی بوده است.

۲-۱. بینامتنیت در نقد ادبی عربی و ترجمه‌های ارائه شده از آن

دلایل مختلفی باعث کثرت مفاهیم و تعابیر ارائه شده از نظریه بینامتنی در حوزه نقد ادبی عربی و عدم دستیابی به تعریف دقیق و مورد توافقی در پژوهش‌های مرتبط با این حوزه شده است که شاید بتوان اصلی‌ترین آنها را رویکردها و موقعیت‌های مختلف نظریه‌پردازانی دانست که پای به این عرصه گذاشتند؛ زیرا هر کدام بسته به گرایش‌های فرهنگی خود، رویکرد متفاوتی نسبت به آن داشتند و در تلاش بودند تا تعریف‌هایی را از آن ارائه دهند که به رویکردهای آنها نزدیکتر و با دیدگاه‌های آنها منسجم‌تر باشد؛ به طوری که بیش از بیست تعبیر را برای بینامتنی به کار برده‌اند. به همین دلیل رجوع به پژوهش‌های این حوزه، ترجمه‌ها و تعابیر گوناگونی را پیش روی ما می‌گذارد که هر کدام به شیوه‌ای بیانگر این نظریه است. از آن میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. التناص یا التناصیة (بینامتنی یا بینامتنیت).

۲. النصوصیة (بینامتنی).

۳. تداخل النصوص یا النصوص المتداخلة (درهم تنیدگی متون یا متون درهم تنیده).
۴. النص الغائب و در مقابل آن النص الراهن یا الحاضر (متن غایب و در مقابل آن متن کنونی یا حاضر).

۵. النصوص المهاجرة والمهاجرة إليها (متون مهاجر و متون مهاجرپذیر).
۶. النصوص الحائلة والمزاحة (الإحلال والإزاحة) (متون فرودآینده و متون کوچ کننده) (جاگرفتن و زدودن) (نک، عطا، ۲۰۰۷، ۳). با این حال در بین تعبیرها و ترجمه‌های ارائه شده در رابطه با ترجمه‌ی عربی «بینامتنیت»، واژه «التناص» در نقد ادبی عربی بیش از دیگر مفاهیم رواج یافته و کاربرد داشته است و بیشتر از دیگر مفاهیم در محافل نقد ادبی عربی به چشم می‌خورد که شاید دلیل چنین موضوعی شمولیتی باشد که در این کلمه وجود دارد به طوری که چنین به نظر می‌رسد که به خوبی گویای مفهوم بینامتنی باشد و به طور کامل مدلول‌های ذکر شده در این زمینه را نیز شامل شود و به بهترین شکل بیانگر مفاهیم نهفته در این زمینه نیز باشد.

۲-۲. طرح سرقت‌های ادبی به عنوان جایگزینی برای نظریه بینامتنی

پس از ظهور این نظریه، ناقدان عرب، موضوع میراث نقد کهن عربی را در قبال آن مطرح کردند و براین باور بودند که نظریه بینامتنی به خودی خود مفهوم جدیدی نیست بلکه برداشتی از نظریه‌هایی است که پیشتر در نقد کهن عربی وجود داشته و اکنون در شکل تازه‌تری ارائه شده است و به همین دلیل باعث شد تا به دنبال پیدا کردن ریشه‌های آن در نقد کهن عربی باشند و در همین راستا بیشتر از هر مفهوم دیگری، مسئله‌ی «سرقت‌های ادبی» را پیش کشیدند «اما تنها به برخی شباهت‌ها و تفاوت‌های این مفهوم با سرقت‌های ادبی بسنده کردند» (حسنی، ۲۰۰۳، ۵۶۰). چنین برداشتی از مفهوم نظریه بینامتنی در نگاه اول تا حدودی صحیح به نظر می‌رسید به طوری که «سرقت ادبی» به معنای «گرفتن کلام دیگری در لفظ و معنی به شکل پنهان یا آشکار و نسبت دادن آن به خویش» است؛ موضوعی که به عینه در مفهوم بینامتنی نیز بیان شده بود. آنها در باب سرقت‌های ادبی، واژگانی نظیر «أخذ»، «سلخ»، «إتباع»، «إجلاب»، «إلمام» و «إحتذاء» (پیروی کردن) را نیز وارد کرده‌اند (۲). براین اساس منتقدان معاصر عرب در این زمینه، بیشتر از هر نوع موضوع دیگری، سرقت‌های ادبی را ذکر کرده‌اند و بر این باورند که - نظر به موضوع بینامتنی در نقد ادبی غرب - سرقت‌های ادبی نظریه‌ای قدیمی است که در پرتو نقد جدید نیاز به بازنگری دوباره دارد.

برهمن اساس، نگاه به سرقت‌های ادبی از منظر نقد جدید و مفاهیم آن، مسئله‌ای بود که ذهن و فکر بسیاری از منتقدان معاصر عرب را به خود مشغول کرد و در این زمینه بیشتر آن‌ها، اگر چه در برخی دیدگاه‌ها با هم اختلاف نظر دارند، اما قائل به تناسب بیشتر آن با بینامتنی بودند؛ «عبدالله الغدّامی»^۱ از جمله کسانی است که با رویکردی بینامتنی به قضیه‌ی سرقت‌های ادبی نگریسته، و درباره‌ی بینامتنی چنین آورده است: «بینامتنی نظریه‌ای است که با آن چه ناقدان کهن، «سرت‌های ادبی» خوانده‌اند، اصلاح و تصحیح می‌شود» (الغدّامی، ۱۹۹۳، ۵۶). اما با این وجود، این سؤال مطرح می‌شود که آیا واقعاً می‌توان سرقت‌های ادبی را جزو ریشه‌های بینامتنی در نقد عربی برشمرد یا خیر؟ به عبارتی دیگر آیا می‌توان به این کلمه عنوان بینامتنی نام نهاد؟ در این صورت، آیا فرقی بین این واژه و بینامتنی وجود دارد یا خیر؟

با واکاوی این موضوع در آرای منتقدان عرب بویژه «عبدالله مرتاض»^۲ می‌توان تا حدود زیادی به پاسخ‌های لازم دست یافت؛ این ناقد معاصر الجزایری با تعریفی که از بینامتنی ارائه داده، تقریباً همه‌ی این پرسش‌ها را پاسخ داده است و در این باره می‌گوید: «بینامتنی عبارت است از تبادل تأثیرپذیری و تأثیر متقابل روابط بین متون ادبی و دیگر متون»، مرتاض پس از ارائه چنین تعریفی، اشاره می‌کند که همین ایده را نقد کهن عربی به صورت مفصل تحت باب «سرت‌های ادبی» شناخته است؛ برهمن اساس بینامتنی از دیدگاه او عبارت است از: «ایجاد رابطه‌ی تأثیر و تأثر بین متن سابق و متن حاضر برای ایجاد متن حاضر». دلیل دیگری که مرتاض در ارتباط با سرقت‌های ادبی و بینامتنی به آن اشاره کرد، این است که اگر بینامتنی هم‌چون هوایی باشد که از آن تنفس می‌کنیم و بدین شکل در اغلب روزنه‌های نوشتاری نیز نفوذ می‌کند، پس هیچ کس نمی‌تواند مدعی سلامت از آن باشد. مرتاض سپس اشاره می‌کند که همین تعبیر را ابن رشیق قیروانی درباره‌ی سرقت‌های ادبی نیز بکار برده و اشاره کرده است که هیچ کس را یارای ادعای سلامت از سرقت‌های ادبی نیست (ر، ک، لوشن، ۲۰۰۳، ۱۵ / ۱۰۲۴).

۱ - عبدالله الغدّامی الشمری منتقد ادبی - فرهنگی اهل عربستان و از فعالان عرصه بینامتنی است. مهمترین کتابش «الخطیئة و التکفیر: من البنیویة إلى التشریحیة» (اشتباه و بخشش: از ساختارگرایی تا شالوده شکنی) است.

۲ - عبدالملک مرتاض منتقد و نویسنده‌ی معاصر اهل الجزایر است که تاکنون ۵۴ کتاب از او به چاپ رسیده است از جمله: السبع المعلقات، النظریة النص الأدبی، نظریة القراءة، نظریة النقد، بنیة الخطاب الشعری، تحلیل الخطاب السردی.

«خلیل الموسی»^۱ ناقد و نظریه پرداز معاصر سوری در پژوهش‌های خود تلاش کرده است تفاوت‌های میان بینامتنی و سرقت‌های ادبی را تشریح کند؛ او به سه تفاوت اصلی در این خصوص اشاره کرده است. الموسی در ابتدا تفاوت بینامتنی و سرقت‌های ادبی را در منهج (روش) دانسته و آورده است: «در سرقت‌های ادبی اساس کار سبک تاریخی تأثیری و پیش‌زمانی است که مؤلف جدید همان سارق است و مؤلف قدیم نوآور، درحالی که در بینامتنی تکیه بر سبک کاربردی است و به متن غایب توجه زیادی نمی‌شود و علاوه بر این، بعد پیش‌زمانی هم مطرح نمی‌شود» (لوشن، ۲۰۰۳، ۱۵/۱۰۲۴). الموسی در همین چارچوب به بعد فرازمانی و فرامکانی و همچنین متن محوری بینامتنی اشاره کرده که در مفهوم بینامتنی در نزد کریستوا نیز به آن اشاره شده است؛ از نظر او در بینامتنی صرفاً بعد زمان مطرح نیست و چه بسا ممکن است متنی باشد که در منابع کهن هم آمده باشد و چنین موضوعی به این معنا نیست که سرقت ادبی رخ داده است.

ناقد معاصر سوری درباره دومین تفاوت میان بینامتنی و سرقت‌های ادبی آورده است: «تفاوت دوم آنها در زمینه‌ی ارزش می‌باشد؛ منتقد سرقت ادبی، سعی بر زشت جلوه دادن عمل سارق و محکومیت آن دارد درحالی که منتقد بینامتنی، قصد آشکار کردن بعد نوآرانه‌ی اثر را دارد» (همان: ۱۰۲۵). الموسی بر این باور است که در نقد جدید که بینامتنی بخشی از آن به شمار می‌رود، سعی بر آن نیست که ناقد به دنبال برجسته کردن عیوب سارق و رسوا کردن نویسنده‌ای باشد که متن دیگری را به نام خود جا زده است، بلکه سعی بر آن است که از این طریق به دنبال ارزش متون ادبی و پی بردن به جنبه‌های نوآرانه آثار باشد. او در ادامه با اشاره به اینکه فرق سوم بینامتنی و سرقت ادبی، در هدف آنهاست، می‌نویسد: «در سرقت ادبی هدف، از روی آگاهی انجام می‌گیرد درحالی که در بینامتنی از روی ناآگاهی؛ اگرچه هدف بینامتنی از روی آگاهی هم می‌تواند باشد» (همان: ۱۰۲۶). موضوع مهم در دیدگاه‌های این ناقد سوری در این خصوص همان موضوع آگاهانه و ناآگاهانه بودن بینامتنی است که کریستوا نیز در تعاریفش به آن اشاره کرده است.

۱ - خلیل الموسی، منتقد و نویسنده معاصر سوری، استاد گروه زبان عربی دانشگاه دمشق، استاد دانشسرای عالی هنرهای تجسمی، و عضو انجمن نقد ادبی است. وحدة القصيدة في النقد العربي الحديث، الحدأة في حركة الشعر العربي المعاصر، المسرحية في الأدب العربي الحديث، از مهم ترین آثار اوست.

با این حال وجه تمایز آرای نظریه پردازان بینامتنی نسبت به مباحثی نظیر سرقت‌های شعری و... از این حیث است که این آرا برگرفته از تحقیقات و پژوهش‌های علمی است که می‌تواند همه جوانب تأثیرگذار در عملیات نقد ادبی اعم از عقل، ذوق ادبی و آگاهی عمیق را شامل شود درحالی که در موارد مذکور چنین موضوعی کمتر دیده می‌شود. علاوه بر این در گذشته بیشتر بر جنبه‌های منفی ارتباط‌های بین متون و از جمله سرقت‌های شعری اصرار ورزیده می‌شد، اما در بینامتنی بر دو جنبه بیشتر تأکید می‌شود: «یکی جنبه‌ی اجتناب ناپذیر و کلی بینامتنی است که بر وجود روابط عمیق و گسترده بین متون تأکید دارد و دیگری جنبه‌ی مثبت و مفید آن که بر شناخت و درک بهتر متون اشاره دارد؛ به این معنی که با پژوهش‌های بینامتنی، بهتر و دقیق‌تر می‌توان از متون بهره برد» (قائمی، ۱۳۸۷، ۱۵۹).

براین اساس در موضوع طرح سرقت‌های ادبی به عنوان جایگزینی برای نظریه بینامتنی دو رویکردهای متفاوت در حوزه نقد ادبی عربی شایع شد: یکی اینکه بینامتنی صرفاً شکل جدیدی از آن چیزی است که در نقد کهن عربی به نام سرقت ادبی شناخته می‌شود اما گروه حامی رویکرد دوم، مخالفت با چنین ایده‌ای همراه با برشمردن این موضوع به عنوان بخشی از پژوهش‌های مرتبط با حوزه بینامتنی است.

۳. مهم‌ترین دستاوردهای ناقدان عرب در حوزه بینامتنی

اگرچه براساس گفته ناقدان عرب، مفهوم بینامتنی در نقد کهن عربی با اسم‌های دیگری وجود داشته است، اما این مفهوم در گفتمان نقد معاصر عربی در اوایل دهه‌ی هشتاد توسط «سیرا قاسم» در مقاله‌ای تحت عنوان «المفارقة فی القصّ العربی المعاصر» در سال ۱۹۸۲ م سربر آورد (ر.ک، قاسم، ۱۹۸۲، ۱۴۲). پس از آن توسط ناقدان دیگری نظیر «محمد مفتاح» به صورت عمیق در اثر «تحلیل الخطاب الشعری: إستراتيجية التناص» (تحلیل گفتمان شعر: استراتژی بینامتنی) در سال ۱۹۸۵ م و خانم «سامیه محرز» در مقاله‌ی «المفارقة عند جویس وجینی» (متناقض‌نما از دیدگاه جویس و جینی) در سال ۱۹۸۶ م و صبری حافظ در مقاله‌ی «التناقض و إشارات العمل الأدبی» (تناقض و مدلولات اثر ادبی) در سال ۱۹۸۶ م گسترش یافت و بیش از گذشته تشریح شد (نک، عزام، ۲۰۰۵، ۱۱۸). هر کدام از این نویسندگان در آثار خود به بررسی زوایای مختلف نظریه بینامتنی پرداختند و تعریف‌های متعددی از آن ارائه دادند و در نهایت به تعریف مد نظر خود دست یافتند و اصطلاحات جدیدی را در این خصوص وارد حوزه نقد ادبی عربی کردند که در ادامه به مهمترین آنها اشاره خواهد شد.

با این حال منتقدان معاصر عرب با تکیه بر مفهوم بینامتنی در نقد غرب اهتمام زیادی به این مفهوم مبذول داشتند و همین نگرش آنها باعث شد تا تعریف‌ها و مفاهیم جدیدی در این زمینه در حوزه نقد جدید عربی ظهور کند. عده‌ای از این منتقدان در رابطه با بینامتنیت بازگشت به میراث نقدی و بلاغی و عده‌ای دیگر خلاف این موضوع را اعتقاد داشتند. کهن عرب را پیش کشیدند و چنین ایده را مطرح کردند که بینامتنی در نقد غرب در واقع همان مفاهیم موجود در میراث کهن نقد عربی است که اکنون تحت عنوان یک نظریه و در قالب و لباس جدید و تحت مسمای جدیدی از سوی غربی‌ها مطرح شده است؛ اما در مقابل عده‌ای دیگری بر این باور بودند که نمی‌توان نظریه بینامتنی را به میراث کهن نقد عربی ربط داد و از نظر آنها، کسانی که به دنبال ردیابی این نظریه در نقد قدیم عرب هستند، به خطا رفته‌اند. تلاش‌ها و پژوهش‌های منتقدان معاصر عرب برای تشریح، تبیین و نظریه‌پردازی درباره بینامتنی از یک طرف باعث خلق آثار ارزشمندی در این زمینه شد و از طرف دیگر باعث شد تا سیل تحقیقات کاربردی در این زمینه رواج پیدا کند؛ به طوری که نویسندگان عرب هر کدام به بررسی بینامتنی و شیوه‌های مختلف آن در آثار نویسندگان عربی و غیرعربی پرداختند.

۳-۱. مهم‌ترین آثار ناقدان عرب درباره بینامتنی از جنبه‌ی نظری

تاکنون نشریات ادبی زیادی در گسترش نظریه‌ی بینامتنی در گفتمان نقد ادب عربی سهم بوده است که در آن میان می‌توان به مجله‌ی «ألف»، مجله «علامات فی النقد»، «الفصول» و «الفکر العربی المعاصر» اشاره کرد. شماره چهارم مجله «الف» در سال ۱۹۸۴م در قاهره به طور کامل به بینامتنی اختصاص یافت و مجله‌ی «الفکر العربی المعاصر» در شماره‌ای از آن در سال ۱۹۸۹م، مفهوم بینامتنی را مورد بررسی و مذاقه قرار داده بود. همین طور در دو نشریه‌ی دیگر، مقالات درخوری از نویسندگان عرب در این زمینه به چاپ رسید.

«صبری حافظ»^۱ از نخستین منتقدانی بود که مطالبی را درباره بینامتنی در شماره ۴ مجله‌ی «الف» منتشر کرد. او در مقاله‌ای تحت عنوان «التناقض و إشارات العمل الأدبی» (پارادوکس و نشانه‌های اثر ادبی) موضوع بینامتنیت در نقد غرب را مورد بررسی قرار داد و از همین جا بود که پژوهش‌های منتقدان

۱- حافظ صبری ناقد مصری، استاد ادبیات معاصر عربی و ادبیات تطبیقی در دانشکده مطالعات شرق و آفریقا در دانشگاه لندن است.

مهمترین آثار او، «الأدب و الثورة» (۱۹۸۵م)، «استشراف الشعر» (۱۹۸۵م)، «جدل الرؤی المتغایره» (۱۹۹۳م)، «افق الخطاب النقدي» (۱۹۹۶م) و «مرايا الثورة العرابية» است.

عرب درباره بینامتنی به طور اساسی کلید خورد. حافظ در این مقاله با اشاره به مفاهیمی هم چون: اقتباس، تضمین و تلمیح در میراث قدیم عربی، این عقیده را مطرح کرد که امکان ظهور ریشه‌های اولیه بینامتنیت در آنها وجود دارد اما او بر خلاف دیگر منتقدان عرب، از سرقت‌های ادبی به عنوان جایگزین مناسب برای بینامتنی نام نبرد؛ در حالی که دیگر ناقدانی نظیر «عبدالملک مرتاض» آن را نزدیک‌ترین اصطلاح به بینامتنی می‌دانستند. این موضوع در جلد سوم مجله‌ی «علامات فی النقد»، در سال ۱۹۹۱م (مجله‌ی علامات، ج ۳، مجلد ۱، می ۱۹۹۱) اشاره شده است.

از دیگر مجلات تاثیرگذار در ترویج مفهوم بینامتنی در حوزه نقد ادبی عربی، مجله‌ی «الفکر العربی المعاصر» است که شماره ویژه‌ای از آن (عدد ۵، ژانویه، ۱۹۸۹م) به مفهوم بینامتنی اختصاص داشت. «عبدالوهاب ترو»^۱ در این شماره و درباره‌ی اصطلاح (الإنجاجیه) (فرآوری) از دیدگاه کریستوا مطالبی نگاشته، و برخی از تلاش‌های باختین و ژرار ژنت را درباره‌ی بینامتنی ارائه داده است. در همین شماره «بشیر القمری»^۲ بینامتنی را از دو جنبه‌ی نظری و کاربردی مورد بررسی قرار داد.

از جمله دستاوردهای اعراب درباره‌ی بینامتنی، ترجمه‌هایی است که در این زمینه انجام شده است؛ به مهم‌ترین آنها در اینجا اشاره می‌شود:

«محمد براده» رمان‌نویس و منتقد معاصر مراکشی اغلب آثار باختین را به عربی ترجمه کرده است. «جمیل نصیف التکریتی» نیز اثر ارزشمند باختین (شعریه داستایوفسکی) را به عربی برگردانده است. «محمد خیر البقائی» از مترجمان پرکار عرب در حوزه بینامتنی است و ترجمه‌های مختلفی از نظریه پردازان غرب درباره‌ی بینامتنی را در کتاب «آفاق التناصیه: المفهوم والمنظور» آورده است؛ از این ترجمه‌ها می‌توان به ترجمه‌هایی نظیر «لذت متن»، «نظریه متن» از «رولان بارت»^۳، «التناصیه» نوشته‌ی «لئو سمفیل»^۴، «طروس علی الادب» از ژرار ژنت را در لابه لای این کتاب جای داده است. علاوه بر

۱- عبدالوهاب ترو مترجم و محقق لبنانی است که بسیاری از تحقیقات مرتبط با بینامتنی را در حوزه نقد ادبی غرب به عربی ترجمه کرده و از این حیث پیشتاز مترجمان به شمار می‌رود. مهمترین اثرش، «تفسیر و تطبیق مفهوم التناص فی الخطاب النقدي المعاصر» است.

۲- بشیر القمری ناقد و نظریه‌پرداز سرشناس مراکشی و استاد دانشکده ادبیات دانشگاه قیطره و استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رباط است. او در حوزه نقد ادبی آثار گرانسنگی نوشته که مهمترین آنها «شعریه النص الروائی» است.

3- Rolan Bart

4- Leon samfile

۱۴۰۰ شماره پنجاه // دوفصلنامه مطالعات نقد ادبی / سال شانزدهم، بهار و تابستان

این یکی دیگر از کتاب های لئو سمفیل به نام «دراسات فی النص والتناصیه» را به عربی برگردانده است.

از دیگر ترجمه های نویسندگان عرب در ارتباط با بینامتنی موارد زیر است:

۱- المارکسیه و فلسفه اللغة (مارکسیسم و فلسه زبان): ترجمه ی محمد بکر.
۲- از کتاب های کریستوا، تنها کتاب «علم النص» (علم متن) توسط فرید الزاهی به عربی ترجمه شده است.

۳- ترجمه کتاب «مدخل لجامع النص» نوشته ژرار ژنت، توسط عبد الرحمن آیوب ترجمه شده است.

۴- ترجمه ی «نقدی درباره ی بینامتنی در متون روایی کرینزینسکی» (نقد عن التناصیه فی النصوص الروائیة لکرینزینسکی) از عبد الحمید عقار که در کتاب «طرائق تحلیل السرد» چاپ شده است. ترجمه های دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که در شماره های مختلف مجله ی «علامات فی النقد» به چاپ رسیده است و از آن میان می توان به ترجمه ی «وائل برکات» از یکی از آثار «سمفیل» و ترجمه عبد الرحیم الرحوتی از «مارک دی بیازی»^۱ اشاره کرد که در مجله ی علامات فی النقد، جلد ۲۱، مجلد ۶، سپتامبر ۱۹۹۶م به چاپ رسیده است.

«محمد عبدالمطلب»^۲ یکی دیگر از ناقدان عرب در حوزه بینامتنی است که آثار ارزشمندی این باره نوشته است. از میان آثار وی می توان به «التناص عند عبد القاهر الجرجانی» اشاره کرد. او در این کتاب درباره ی ریشه های زبانی بینامتنی و مشابهت های بین پژوهشگران عرب و غرب در زمینه این نظریه سخن گفته است. عبدالمطلب دیدگاه ها و نظریه های منتقدانی نظیر بارت، کریستوا، باری، باختین، آنجینیو و تودوروف را در بحث هایش اساس کار خود قرار داده است و پس از ارائه ی تلاش های آن ها در زمینه ی بینامتنی به شرح مفاهیم آن پرداخته است. در دیگر کتابش «قراءات أسلوییه فی الشعر الحدیث» دیدگاه های خویش درباره ی بینامتنی را بسط داده و برای نخستین بار عبارت «بینامتنی قرآنی» را به کار می برد. عبدالمطلب با چاپ کتاب دیگری موسوم به «مناورات الشعریه» (مانورهای شعری) به

1- De Biystzzi

۲- محمد عبدالمطلب ناقد سرشناس مصری است که آثار ارزشمندی در حوزه بینامتنی به رشته تحریر در آورده است و مهمترین آنها «التناص عند عبد القاهر الجرجانی» و «قراءات اسلوییه فی الشعر الحدیث» می باشد.

نظریه‌پردازی در زمینه بینامتنی روی آورد و نظریه‌هایی را مطرح کرد که تا آن زمان در هیچ کدام از دیدگاه‌های منتقدان عرب دیده نشده بود.

۳-۲. مهم‌ترین آثار ناقدان عرب از جنبه‌ی کاربردی

شاید کامل‌ترین اثر نوشته شده درباره‌ی بینامتنی از جنبه‌ی کاربردی در نقد ادبی عرب، کتاب «إفتاح النص الروایي» (واگرایی متن رمان) نوشته «سعید یقطین»^۱ در سال ۱۹۸۹م باشد. یقطین در این کتاب انواع روابط بینامتنی و شکل‌های آن را با تکیه بر چهار رمان عربی تشریح کرده است. دیگر کتاب یقطین در این زمینه «الروایة والتراث السردی» (رمان و میراث روایی) است که از جمله کتاب‌های ارزشمند در زمینه بینامتنی از جنبه‌ی کاربردی به شمار می‌رود. یقطین در این کتاب با سبک‌ها و شیوه‌های مختلف بینامتنی، رمان‌های عربی را تفسیر کرده است (نک، عزام، ۲۰۰۱، ۱۱۷).

عبدالله الغدामी دیگر ناقد عربی در کتابی با عنوان «الخطیئة والتکفیر» (گناه و بخشش)، فصلی را به نمونه‌های بینامتنی در شعر «حمزة شحاتة» یکی از شاعران معاصر عرب اختصاص داده است. کتاب‌های «محمد بنیس» ناقد مراکشی نیز از دیگر کتاب‌ها در این زمینه است. در بین آثار وی «الشعر العربی الحدیث فی المغرب از بقیه مهمتر است. وی در این کتاب به ذکر نمونه‌های بینامتنی در شعر معاصر عربی پرداخته است» (زاوی، ۲۰۰۷، ۳۴).

از پژوهش‌های کاربردی مهم دیگر در رابطه با بینامتنی «شعریة النص الروائی» (شعرگرایی متن روایی) نوشته‌ی بشیر القمیری است که روابط بینامتنی را در کتاب «تجلیات» نوشته‌ی «جمال الغیطانی» رمان نویس مشهور بررسی کرده است. از دیگر آثار ارزشمند از جنبه کاربردی «تحلیل الخطاب الشعری: استراتیجیة التناص» (تحلیل گفتمان شعر؛ راهبرد بینامتنی) نوشته «محمد مفتاح» است که در آن با ذکر نمونه‌های فراوان درباره بینامتنی، به طور مفصل در این زمینه سخن گفته است. در همین زمینه می‌توان «النص الغائب: تجلیات التناص فی الشعر العربی» (متن غایب؛ نشانه‌های بینامتنی در شعر عربی) نوشته‌ی محمد عزام را نیز نام برد که نویسنده آن را به سه فصل: النقاوض، السرقات و المعارضات تقسیم کرده

۱- سعید یقطین، منتقد معاصر مراکشی است که دارای آثاری نظیر «القراءة و التجربة» (خوانش و تجربه)، «إفتاح النص الروائی» (واگرایی متن رمان)، «تحلیل الخطاب الروائی» و «الروایة و التراث السردی» (رمان و میراث روایی) است.

و تلاش کرده است که دیدگاه‌های قدیم و جدید را با هم در آمیخته و آن را در شعر قدیم عربی بررسی کند.

۴. برخی از مهمترین آرای ناقدان عرب درباره‌ی بینامتنی

بعد از ظهور نظریه‌ی بینامتنی در نقد ادبی عربی، منتقدان معاصر عرب دیدگاه‌های متفاوتی را در رابطه با آن ارائه کردند؛ عده‌ای به پیروی از غربی‌ها، به همان اصطلاحات و مفاهیم اکتفا کرده و تنها تلاش کردند آن مفاهیم را به صورت کاربردی در متون عربی تطبیق دهند؛ به همین دلیل بیشتر تلاش‌های آنها در این زمینه جنبه‌ی کاربردی داشته و کمتر به نظریه‌پردازی در این حوزه روی آوردند.

ولی با این حال در میان ناقدان عرب عده‌ای نیز پا را فراتر از این گذاشته و به نظریه‌پردازی و ارائه‌ی دیدگاه‌های اثرگذار در این باره پرداختند و تمام تلاش خود را برای بومی‌سازی این نظریه به کار گرفتند. به دنبال نوع نگرش آن‌ها به این موضوع، مفاهیم و اصطلاحات جدیدی نیز توسط آنها ظهور پیدا کرد که در زیر به مهمترین آنها اشاره می‌شود:

«محمد بنیس^۱ از نخستین پژوهشگران بینامتنی در نقد ادبی عربی بود و گوی سبقت را از دیگر هم‌تایان خود ربود؛ «بنیس در معرفی دیدگاه‌هایش، آرای کریستوا، تودوروف و ژنت را اساس کار قرار داد و از آنها به عنوان وسیله‌ای برای خوانش متون و نظریه‌پردازی بهره جست» (زاوی، ۲۰۰۷، ۳۵). او به پیروی از نویسندگان غرب، سه شیوه را در زمینه بازآفرینی متن غایب در متن حاضر به کار برده است که عناوین «نفی جزئی» (نفی کردن جزئی متن غایب)، «نفی متوازی» (نفی کردن متن درموازی و تقابل با متن غایب) و «نفی کلی» (نفی کردن کلی متن غایب و آوردن مطالب خلاف متن غایب) را برای آن به کار برده است که منظور او از این موارد در واقع سطوح مختلف بینامتنی در متون مختلف و میزان تداخل متون در آثار ادبی است.

بنیس در دو کتاب «ظاهرة الشعر المعاصر فی المغرب» (پدیده شعر معاصر در مراکش) و «حدائث السؤال» (تازگی سوال) برخی از اصطلاحات بینامتنی را با تعبیرهای جدیدی جایگزین کرده است. او به

۱- محمد بنیس، شاعر و منتقد معاصر مغربی در کنار حواری محمد بن طلحة، صلاح بوسریف و حسن نجمی از مؤسسان خانه‌ی شعر در مراکش به شمار می‌روند. تعدادی دفتر شعر نیز منتشر کرده که از میان آن‌ها می‌توان به «ما قبل الکلام»، «شیء عن الإضطهاد والفرح» و «فی إتجاه صوتك العمودی» اشاره کرد.

جای «تناس» ترکیب‌هایی نظیر «تداخل النصوص» (در هم تنیدن متن‌ها) و «النص الغائب» و «هجرة النص» (مهاجرت متن) را به کار برده است. در نتیجه‌ی این تداخل متون، متن حاضر از لابه لای متن یا متون غایب آفریده می‌شود و متن غایب همان است که نوشتار و خوانش آن بازآفرینی می‌شود یا به عبارتی دیگر تداخل متون مجموعه‌ای از متون پنهان است که درون متن حاضر جای جاخوش کرده و به صورت پنهانی در شکل‌گیری ساختار و معانی متن حاضر عمل می‌کنند (بنیس، ۱۹۷۹، ۲۵۱). وی معتقد است که درهم‌تنیدگی متون، همه نوع متن قدیم و جدید اعم از شعر و نثر را شامل می‌شود و در غیاب گفتمان‌های دینی-فرهنگی-تاریخی که هسته‌های مرکزی متن هدف را تشکیل می‌دهند، نمود پیدا می‌کند. بنیس در کتاب «حدائث السؤال» بجای واژه‌ی «تناس»، «هجرة النص» (مهاجرت متن) را به کار برده و آن را به دو بخش «نص مهاجر» (متن مهاجر) و «نص مهاجر إليه» (متن مهاجرپذیر) تقسیم کرده است و مهاجرت متون را شرط اساسی بازآفرینی آنها دانسته است (زاوی، ۲۰۰۷، ۳۵). او در زمینه به کار بردن این اصطلاحات تا حد زیادی تحت تأثیر نظریه ترامتیت «ژرار ژنت» ناقد فرانسوی است که در پنج محور از جمله بینامتنی ترسیم شده و در آن، بینامتنیت به سه گونه پیوند بینامتنی، آشکارا-تعمدی، پنهان-تعمدی و ضمنی تقسیم شده است.

«محمد مفتاح» یکی دیگر از ناقدان معاصر عرب است که به پیروی از دیدگاه‌های ژولیا کریستوا، از نظریه‌ی بینامتنی به واژه‌ی «تناس» تعبیر می‌کند. تعریف او از بینامتنی چنین است «بینامتنی عبارت است از تأثیر متقابل متون گوناگون با یکدیگر در کیفیت‌های مختلف» (مفتاح، ۱۹۹۵، ۱۱). وی بر این باور است که مفهوم بینامتنی، در حوزه مفاهیمی چون «الادب المقارن» (ادبیات تطبیقی)، «المثاقفة» (بینافرهنگی)، «دراسة المصادر» (مطالعه منابع) و «سرقتهای ادبی» وارد می‌شود. از نظر محمد مفتاح اساس آفرینش هر متن، میزان شناخت صاحب آن از جهان پیرامون است که اساس تأویل متن از سوی خواننده را نیز تشکیل می‌دهد.

«عبدالمکرم تراض» یکی دیگر از نظریه‌پردازان حوزه بینامتنی در نقد ادبی عربی است که در رابطه با نظریه بینامتنی، از دیدگاه‌های ژولیا کریستوا تبعیت کرده و معتقد است که هر متن، شبکه‌ای از داده‌های زبان‌شناسی، ساختارگرایی و ایدئولوژیک است که در شکل‌گیری متن جدید دست به دست هم می‌دهند. از نظر او اساس هر متن را تعددگرایی تشکیل می‌دهد و به نظر می‌رسد این دیدگاه، همان موضوعی است که کریستوا در آثار خود با «فرآوری متن» از آن تعبیر می‌کند.

از دیگر منتقدانی که رویکردی تقریباً متفاوت نسبت به نظریه بینامتنی داشته، «سعید یقطین» است؛ یقطین پس از ارائه‌ی تعریف‌هایی از متن، به رابطه‌ی یک متن با متون دیگر اشاره کرده و آنگاه به جای «تناص»، واژه «التفاعل النصی» (فعل و انفعال متنی) را برای بینامتنی مناسب می‌داند. از نگاه او، بینامتنی مجموعه‌ای از متون نزدیک به متن حاضر است که از طریق تبلور شکل‌های مختلفی نظیر تغییر متن غایب پس از جذب آن، موجودیت پیدا می‌کنند (یقطین، ۱۹۹۲، ۲۸ و ۲۹). یقطین در رابطه با بینامتنی، دو اصطلاح جدید «التفاعل النصی الخاص» (فعل و انفعال متنی خاص) و «التفاعل النصی العام» (فعل و انفعال متنی عام) را در نقد عربی به کار برد و سپس به تأثیر از ژرار ژنت به شرح تفاوت‌های آنها پرداخت و یادآور شد که منظور از فعل و انفعال متنی خاص، ارتباط متن با یک متن مشخص می‌باشد که در سطوح مختلفی نظیر «جنس»، «نوع»، و «روش» خود را نشان می‌دهد و در شعر گاهی اوقات از طریق یک بیت یا کل قصیده ظاهر می‌شود و او از آن به «التعلق النصی» (ارتباط متنی) تعبیر می‌کند (نک، زاوی، ۲۰۰۷م: ۳۲). می‌توان از این نوع روابط بینامتنی به عنوان روابط بینامتنی خاص نام برد که یک متن مشخص از متن مشخص دیگری تأثیر پذیرفته است اما او در ادامه اصطلاح «التفاعل النصی العام» (فعال و انفعال متنی عام) را نیز مطرح کرده و معتقد است که در این تعامل، یک متن با متون مختلف و نامشخصی در ارتباط است که توسط خواننده و متناسب با سطح آگاهی و دانش او فهمیده می‌شود و در نوع و جنس خود را نشان می‌دهد. از نظر او دلیل این نام‌گذاری این است که برای پی بردن به آن از گذرگاه‌های مختلفی نظیر جنبه‌های مختلف، سطوح گوناگون، آثار متون مختلف و نامشخصی که در جنس، نوع و سبک یکسان نیستند، عبور می‌کنیم (نک، یقطین، ۱۹۹۲م: ۲۸ و ۲۹). بنابراین از نظر یقطین، گستره این نوع روابط بسیار زیاد است و برای پی بردن به آن، لازم است دانش کافی و تبحر کافی نزد خواننده و مخاطب وجود داشته باشد.

موضوع مهم در دیدگاه‌های یقطین، انواع ارتباط میان متون است که تحت تأثیر ژرار ژنت از سوی او ارائه شده و در نهایت سه نوع روابط بین‌متنی را به تأثیر از ژرار ژنت^۱، مشخص کرده است که عبارتند از: «المناصة» (پیرامنتیت)^۲، التناص (بینامنتیت)^۳، «میتانصیة» (ورامنتیت)^۱ (همان: ۳۰). از دیدگاه

۱- ژرار ژنت به جای بینامنتیت، فرامنتیت را به کار برده است و آن را به پنج بخش تقسیم کرده است: ۱- بینامنتیت. ۲- پیرامنتیت.

۳- ورامنتیت. ۴- زبرمنتیت. ۵- فرامنتیت.

2- para textualite

3- Intertextualite

نظریه بینامتنی در حوزه نقد ادبی عربی... ||| ۲۶۵

سعید یقطین تقلید، اقتباس، تضمین و استشهاد در زیر «پیرامتن»، عکس و اجتناب در زیر «بینامتنیت» و معارضه، إعاره و مسخ ذیل «ورامتنیت» قرار می‌گیرد.

«عبد الله الغدामी» هم در تعریف آثار ادبی می‌گوید: «آثار ادبی همانند بشر شجره نامه‌ای ریشه‌دار و طولانی در خود دارند که از خلأ نیامده است، همچنانکه که به خلأ هم ختم نخواهد شد. بلکه هر اثر ادبی اثری زبانی است که از آثار پیش از خود موجودیت پیدا می‌کند» (عطا، ۲۰۰۷، ۳). بر همین اساس مشخص می‌شود که غذامی هم در طرح دیدگاه‌هایش تحت تأثیر ژولیا کریستوا بوده است؛ بر همین اساس از نگاه غذامی، متون مختلف به صورت زنجیره‌وار به همدیگر متصل هستند و پی بردن به این تنیدگی روابط، دانش منحصر به هر کدام را می‌طلبد.

«صبری حافظ» دیگر ناقد بینامتنی در نقد ادبی عربی، در ارتباط با موضوع متن غایب و متن حاضر، واژگان «الإحلال» (استقرار) و «الإزاحة» (جانشین‌سازی و برچیدن) را به کار برده است؛ وی متن را برآمده از آثار پیشینی می‌داند که در به وجود آمدن متن حاضر مؤثرند. همین موضوع را کریستوا در بینامتنی به وضوح عنوان کرده است. از نظر حافظ، برخی از متون غایب به جای متون حاضر می‌نشینند و برخی دیگر، آنها را از جایشان به در می‌کنند. متن از طریق این جریان إحلال (استقرار و فرود آمدن) و إزاحة (جانشین‌سازی و برچیدن)، در سایه‌ی متون دیگر حاصل می‌شود. گاهی برخی از این متون در لایه‌ی برخی دیگر مستقر می‌شوند و گاهی برخی دیگر را برمی‌چینند و این استقرار و جانشین‌سازی، اثر خود را بر متن به جای می‌گذارد (حافظ، ۱۹۸۶، ۸۱-۹۰). چنانکه پیداست، صبری حافظ نیز معتقد به بینامتنی جزئی و کلی است؛ طوری که گاهی این ارتباط در حد جزئی از متن غایب است و گاهی بخش بیشتری از متن غایب را شامل می‌شود. حافظ به جای متن غایب تعبیر «النص المزاح» (متن برچیده شده) و برای متن حاضر، تعبیر «النص الحال» (متن فرود آینده) را به کار می‌برد. گاهی این «متن حال» در دور کردن متن مزاح و نفی آن موفق می‌شود اما هیچ‌گاه نمی‌تواند اثرات آن را بطور کلی از بین ببرد.

در پایان به طور کلی می‌توان گفت که اگر چه ناقدان عرب، دیدگاه‌های مختلفی را درباره‌ی بینامتنی بیان کردند و به مفاهیم جدیدی در این زمینه نیز اشاره کردند اما به نظر می‌رسد هم‌چنان این نظریه به عنوان نظریه‌ای نوپا در نقد عربی به شمار می‌رود و ناقدان عرب‌زبان هنوز هم به دنبال نظریه‌پردازی

بیشتر در این حوزه هستند و تلاش می‌کنند هرچه بیشتر این موضوع را بومی‌سازی کنند. به هر حال اصطلاحاتی که توسط آنها در این حوزه مطرح شد، به تأثیر از دیدگاه‌های ناقدان غربی و از طریق تلفیق آن دیدگاه‌ها با نظراتی برگرفته از میراث کهن عربی مطرح شد.

۵. نتایج مقاله

مفهوم بینامتنی در گفتمان نقد معاصر عرب در اوایل دهه‌ی هشتاد توسط خانم «سیرا قاسم» در سال ۱۹۸۲م و در مقاله‌ای تحت عنوان «المفارقة فی القصص العربی المعاصر» مطرح شد؛ او این تعبیر را پس از بررسی و تحلیل مفاهیم بینامتنی در اثر مذکور به کار برد.

تلاش‌های منتقدان معاصر عرب در حوزه نظریه بینامتنی تاکنون دو روند داشته است: اول: بسنده کردن به این نظریه و کاربردهای آن در شکل جدید بدون بازگشت به حوزه‌ی نقد کهن عربی و دوم پیدا کردن ریشه‌های این نظریه در میراث نقد عربی. اما بیشتر تلاش‌های آنها تا بد آنجا ختم شده است که تلاش کرده‌اند تا حد امکان آن را به میراث نقد قدیم عربی سازگار نشان دهند و آن را با اصطلاحات نقدی و بلاغی موجود در میراث نقد عربی از قبیل: تضمین، اقتباس، تلمیح، معارضه‌های شعری و بویژه سرقت‌های ادبی ربط دهند؛ به همین دلیل تعابیر و تعاریف زیادی را برای این نظریه در نقد ادبی عربی به کار بردند که در این بین «التناص» شهرت بیشتری پیدا کرد.

ناقدان عرب سرقت‌های ادبی را بیشتر از هر تعبیر دیگری با بینامتنی متناسب دانستند و قائل به این بودند که نظریه بینامتنی در لباس جدیدی از سوی ناقدان غرب ارائه شده است و حاوی مفهوم جدیدی نیست اما برخی دیگر از ناقدان عرب اقدام به بررسی وجوه تمایز این نظریه با سرقت‌های ادبی کردند که همین موضوع روند حرکت این نظریه در حوزه نقد ادبی عربی را تغییر داد و باعث شد تا نظریه-پردازی در این حوزه ظاهر شوند.

برخی از ناقدان عرب در حوزه بینامتنی به نظریه‌پردازی پرداختند و دیدگاه‌هایی را مطرح کردند که تا آن زمان ارائه نشده بود. برای مثال محمد عبدالمطلب برای اولین بار اصطلاح «بینامتنی قرآنی» را به کار برد.

ناقدان عرب در حوزه بینامتنی، به دستاوردهای زیادی در هر دو حوزه کاربردی و نظری دست یافتند اما بیشتر این دستاوردها از جنبه‌ی کاربردی بوده است. محمد بنیس منتقد معاصر مراکشی بیشتر از بقیه

نظریه‌پژوهی در حوزه نقد ادبی عربی... ||| ۲۶۷

ناقدان عرب به نظریه‌پردازی در این خصوص پرداخت و معتقد بود که نظریه‌بینامتنی بسیار گسترده‌تر از آن چیزی است که مطرح شده است.

۶. پی‌نوشت‌ها

- (۱) مغرب عربی عمدتاً به منظور اشاره به مجموعه کشورهای آفریقایی مراکش، الجزایر، تونس، لیبی، موریتانی و سرزمین مورد مناقشه صحرای غربی استفاده می‌شود.
- (۲) سلخ: پوست بازکردن است و در شعر این نوع سرقت چنان باشد که معنی فراگیرد و ترکیب الفاظ آن بگرداند و به وجهی دیگر ادا کند. اما المام: قصد کردن و نزدیک شدن به چیزی و در سرقات شعر آن است که معنی فراگیرد و به عبارتی دیگر و وجهی دیگر بکار برد (الرازی، ۱۳۸۸: ۴۶۴ و ۴۶۵).

١١٢٦٨ // دو فصلنامه مطالعات نقد ادبی / سال شانزدهم، بهار و تابستان ١٤٠٠ شماره پنجاه

کتابشناسی

بنیس، محمد. (١٩٧٩م). **ظاهرة الشعر العربي المعاصر في المغرب**، الطبعة الأولى، بیروت: دارالعودة. حافظ، صبری. (١٩٨٦م). «التناص وإشارات العمل الأدبی»، مجلة عیون المقالات، العدد الثاني، شماره صفحات ٧٧-١٠٠.

حسنى، المختار. (٢٠٠٣). «التناص في الإنجاز النقدي»، مجلة علامات، جلد ١٣، جزء ٤٩، صفحات ٥٦٠-٥٧٨.

الرازی، شمس الدین محمد بن قیس. (١٣٨٨ش). **المعجم في معايير اشعار العجم**، تصحيح: علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی، مدرس رضوی و سیروس شمیسا، چاپ اول، تهران: نشر علم. سارة، زاوی. (٢٠٠٨م). **جماليات التناص في شعر عقاب بلخیر**، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان عربی، دانشگاه محمد بوضیاف: المسیلة.

العدواني، معجب. (٢٠٠٩). **الرواية العربية، نقد**، چاپ اول، بیروت: دارالاعریبه للعلوم ناشرون. عزام، محمد. (٢٠٠١م). **النص الغائب**، چاپ اول، دمشق: انتشارات اتحاد الكتاب العرب. عطا، أحمد محمد. (٢٠٠٧م). «التناص القرآنی في شعر جمال الدین بن نباتة المصری»، پژوهش ارائه شده از دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه «قناة سوئیس»، به چهارمین همایش بین المللی دانشکده زبانشناسی دانشگاه «المنیا»، آوریل.

الغذامی، عبدالله. (١٩٩٣م). **الخطیئة و التفكير**، چاپ اول، الكويت: دار سعاد الصباح. قاسم، سیزا. (١٩٨٢م). «المفارقة في القص العربي المعاصر»، مجلة فصول، جلد ٢، شماره ٢، صفحات ١٤٣-١٥١.

قائمی، مرتضی. (١٣٨٧ش). «بینامتنی دیوان ابوالعناهیة با نهج البلاغة»، مجله ی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عرب، شماره ٤، بهار و تابستان، صفحات ١٥٧-١٧٨.

لوشن، نورالهدی. (١٤٢٤هـ). «التناص بین التراث والمعاصرة»، مجلة جامعة أم القرى لعلوم الشریعة واللغة العربیة، ج ١٥، صفحات ١٠١٩-١٠٣٤.

مفتاح، محمد. (١٩٩٥م). **تحلیل الخطاب الشعری (استراتيجية التناص)**، المركز الثقافی العربی، الطبعة الأولى، مغرب: الدار البيضاء.

یقطین، سعید. (١٩٩٢م). **الرواية و التراث السردی**، المركز الثقافی العربی، چاپ اول، مغرب: انتشارات الدار البيضاء.